

آشتی هنر با عقل

سید امیر منصوری

مرسوم است در میان هنرمندان و منتقدین هنر، به هنگام طرح و نقد اثر هنری، کمتر از عقل و اصول حاکم بر آن مدد گرفته شود.

این خود نیز در اثر کثرت استعمال و تجویز مستمر مکاتب مخالف حیات معقول به ضابطه ای جدی و از اصول موضوعه هنر و نقد هنری بدل گشته است.

سیر اندیشه در تاریخ اجتماعات بشری نیز شبیه چنین حالتی را بسیار بدست داده است.

در جوامع مسلمان نیز توجه به ماوراء طبیعت، اگر چه ریشه در اعتقادات اسلامی ما دارد، بدلیل افراط در آن، منجر به پیدایش مکاتب و فرقه های متعدد صوفی گری و عرفان نمایی و درویش بازی گشته است، در حالی که ساختگی بودن بسیاری از آنها بدست حاکمین ظلم و جور، چندان دور از ذهن به نظر نمی رسد.

افراط در فلسفه (روش حاکمیت عقل و ضابطه های استدلالی آن نسبت به وجود و هستی) یا عرفان (شناخت قلبی و شهودی از وجود و حقیقت هستی) هریک منجر به انحرافات عمده ای در مجموعه اندیشه اسلامی گشته است و هرگز هیچیک از علمای هریک از دو دسته نتوانسته اند تبیین جامعی از جهان و هستی و وجود عرضه دارند و بالطبع، ایدئولوژی مورد نظر آنها که مجموعه بایدهای زندگی بشر و مبتنی بر جهان بینی ایشان که مجموعه " هست های " زندگی اوست، دارای نقایص عمده و ضعف های بسیاری بوده است.

صدر المتألهین رحمت الله علیه که واضع فلسفه الهیات و جمع کننده مراتب شهود قلبی و فلسفه عقلی بود، اول مرتبه اقدام به آشتی میان دو بال علم و عرفان نمود.

متفکرین متاخر او نیز چون حضرت امام خمینی (قدس الله سره العزیز) با تکیه بر مثنوی او و گام نهادن در بستر حرکتی که او ترسیم کرده بود، به قله هایی از ادای تکلیف الهی خود دست یافتند که هرگز جهان بینی ایشان مانع راه و حرکت آنها نمی بود و بر آن استوانه همه مسیر خود را طرح و تبلیغ می کردند.

سرنوشت هنر نیز مع الاسف چه در جهان مشرق زمین و چه در غرب علی الخصوص بعد از رنسانس به چنین حالتی گرفتار آمده است.

هنرمندان می اندیشند که خلق اثر هنری، فرآیندی است و رای عالم معقول و جز با حال هنری که هم معلوم نیست چگونه و تحت چه شرایطی دست می دهد و خود آگاه است یا ناخودگاه، الهی است یا شیطانی و هزاران ابهام دیگر از این نوع، مقدور نمی باشد. غیبت عقل از دایره تولید و نقد هنر، آنچنان گسترش یافته که دم زدن از ضرورت حضور منطقی معقول در این عرصه، عملاً حرکتی غیر هنری و بی خردانه تلقی می گردد.

لکن تاریخ اندیشه انسانی، سراسر از چنین افراط و تفریط هایی است و جز در مقاطعی خاص چون صدر اسلام، جامعیت وجود انسان و ویژگیهای او حاضر در عرصه اداره و رشد زندگی بشر نبوده است .

بقیه هرچه بوده، پیوسته شاهد افول و اوج یک بعد از وجود انسان است که در برابر آن پس از مدتی ابعاد دیگر وجود قد علم می کنند و به سیطره حاکمیت او خاتمه می دهند.

در جهان حاضر نیز، اومانیزم اروپایی که به احساس انسان (اگر چه نام عقل بر آن می گذارد، لیکن هرگز از اصول و ضابطه های عقلی پیروی ندارد) اصالت تام می دهد، به نوعی حضور عقل و استنباطهای عقلایی در هنر را نفی کرده و صوفی گری و زهد هنر شرق نیز، با توجه به معانی مجازی و تصویر کاذب از جهان هستی شبیه راه هنر اروپایی بعد از رنسانس را پیموده است. در این میانه، جا دارد تا هنرمندان و منتقدین هنر، برای ارزیابی فکر خود، قدمی فراتر از ضابطه های بصری و صوری حاکم بر هنر که جاذب حواس انسان بوده و احساس لذت و زیبایی را در روح انسان بوجود می آورند، نهاده و استنباط های خود را واجد معانی عمیق تری نمایند که روش های ارزیابی عقل در این گونه موارد، اگر چه همه کار رابه ثمر نمی رساند، بسیار راهگشا است.

از این روشناخت عقل و اصول حاکم بر آن و اجمال تبیین اندیشه اسلامی جهان را، ضروری هنرمندان و منتقدین هنر است.
(منطق و فلسفه)

بدیهی است که در این راه عوامل ضروری دیگری نیز وجود دارد که باید جداگانه بدان ها پرداخته شود. سلامت قلب و صافی دل و پاکی روح و خلوص از عوامل ضروری و موثر در راه هر گونه تولید اثر هنری است. طبعاً همانطور که علم، راه ایمان و عرفان را هموار می سازد و امکان رشد و بستر وسیع آنرا فراهم می آورد، برخورد معقول با اثر هنری از شکل گیری اندیشه تا مرحله خلق و نقد آن ضروری و راهگشای فعالیت هنری است. علاوه بر آن ضابطه تمیز دهنده میان الهام الهی است با القائات شیطانی جز عقل چه می تواند باشد. این برای آنهایی است که هنوز در ضرورت حضور عقل و ضوابط آن (که در حقیقت ضوابط مشترک نفس و فطرت نوع بشر است) تردید دارند.

والسلام